

مابل هروی

سفرهای امام فخرالدین محمد رازی

امام فخر رازی آنگاه که از مولد و موطنش (ری) سفر کرد، علوم منداوله را در آنجا را گرفته بود اولین سفر او را میتوان همان سفری دانست که به دنبال مجدد الدین جیلی بمراغه رفت و مدتی طولانی نزد او حکمت و علم کلام را فرا گرفت (۱). اگر عمر او را درین مسافرت احتمالاً ۱۷ بگیریم، این سفر او را میتوان در سال ۵۶۹ هجری دانست او ازین سال عزم خوازم نمود و شکی نیست که در هرات و بلخ هم چند روز توقف کرده است، و قتی که به خوارزم میرود، بین او و معتزلیها، بحث کلامی شروع می شود (۲) و از آنجا اخراج میگردد. بعد از آن که نمیتوان تاریخ آنرا تخمین کرد، بماوراءالنهر میرود و در بخارا نزد ابن مازہ میرود و ملاقات او میسور نمی شود. درین سفر شخصی بنام داؤد طبیبی که به نجیب شهرت داشته، او را در حجره یک مسجد گمنام بخارا بحال فقر می بیند و باسلام بیماری افشاده و ارفق را می کشد. همین شخص اعانه جمع آوری و ملاحظه سفر او را فراهم میکند. پس از آن فخر رازی رهسپاری می شود. آن وقت که عمر او را نمیتوان فهمید، دو فرزند بنامهای محمد و ابوبکر دارد.

برای آنان دو دختر طبیبی را بزنمی میگیرد و ثروت زیادی از طبیب باو و فرزندانش تکیه میکند. سپس به هرات می آید (۳). تاریخ رفتن او بر خراسان ۵۸۰ هجری بوده است که ابن عربی این تاریخ را تذکر میدهد و قنواتی به آن اشاره میکند (۴). معضلات و کلیات قانون رافزد عبدالکریم سرخسی حل میکند. این طبیب سرخسی با او

(۱) طبقات الاطباء جلد دوم صفحه ۲۲ (۲) المناظرات فخر رازی .

(۳) وفيات الاعیان ابن خلکان، جلد اول، صفحه ۴۷۵ (۴) رساله جورج قنواتی .

کمال مالی نیز میکند و معلوم نیست که رفتن او به سرخس قبل از پیوند فرزندانش با دختران طبیب ری بوده و یا بعد از آن، زیرا اگر بعد از آن بدانیم، فخر رازی ثروتمند می شود، نیازی به عبدالکریم طبیب سرخس ندارد.

در وقتیکه ثروت هنگفتی بدست او رسیده، سلطان شهاب الدین غوری از او قرضه میگیرد و چون سلطان موصوف، در سال ۵۷۱ هـ بمملتان لشکر کشیده است (۱) شاید که فخر رازی در همین سال، با او قرضه داده باشد. بعد از آنکه سلطان شهاب الدین، فاتح بغزنین بر میگردد، فخر رازی در سال ۵۷۳ هـ بطرف غزنه می آید. شهاب الدین غوری با عزاز و کرام، از او استقبال میکند و زیاد تر از آن قرضه برایش مبالغی می پردازد. اگر روایت درة الاخبار و لایحة الآثار را سنداری بخیریم که تکش خوارزمشاه از سلطان غور خواست کرد تا فخر رازی را بخوارزم بفرستد، سبب پیوندش به خوارزمشاه همین درخواست خوارزم بود (۲) زیرا شهرت علمی فخر رازی، بخوارزم و ماوراءالنهر رفته و او از شهری به شهر دیگر متوازی میگشت. ازینجهاست که او در سال ۵۸۲ در خوارزم می بینیم، چنانچه همین تاریخ را، خودش نام می برد. در همین وقت، منجم بغداد طوفان بادی را پیش بینی کرده بود و فخر رازی بارضی الدین نیشاپوری (در بخارا) بخانه شرف مسعودی بحث نجومی کرده و حضار را متعجب نموده است. قراریکه از خطبه کتاب جامع العلوم خودش که آنرا برای تکش خوارزمشاه تألیف نموده است بر می آید سه سال در خوارزم بود. است و شاید تا سال ۵۸۵ هـ در آنجا زیسته باشد. در ساله مناظرات خود میگوید: در بلاد ماوراءالنهر داخل شدم و به بخارا، سمرقند، خجند و بناکت سفر نمودم و در هر جا با اعیان و افاضل، مناظره کردم. باین اساس، میتوان اینطور استنباط نمود که درین شهر، در دوره بابیشتر از آن آمده، زیرا در ضمن برخی از مسایل مناظرات خود میگوید: باز گذارم در بخارا افتاد. و این نکته تکرار در مسافرت های او را نشان میدهد و این سفرها قهراً در خلال ۵۸۲ الی ۵۸۵ هـ صورت گرفته است. در سال ۵۹۵ در فیروز کوه بدر بار سلطان غیاث الدین غوری می آید (۳).

(۱) منتخب التواریخ بدایونی، جلد اول، صفحات ۴۶ و ۴۷

(۲) درة الاخبار طبع لاهور صفحه ۱۲۲ (۳) تاریخ الکامل ابن اثیر، جزء ۱۲، صفحه ۷۰

و در مسجد آنجا بیانات و خطابه‌های زیاده‌ای را می‌کند درست معلوم نشد، چه موضوعی
 سبب رنجش او از سلطان تکش شد. زیرا وقتی در فیروز کوه، ضمن خطابه‌ی سلطان
 تکش را باغی و طاغی خطاب می‌کند، علتش هم آنست که سلطان با خلیفه‌الناصر لدین الله
 سر مخالفت و ناسازگاری داشت. در سال ۵۹۵ که فتنه کرامیه در فیروز کوه هرات
 در می‌گیرد، فخر رازی با این قده مناظره می‌کند و بالاخره، سلطان غیاث‌الدین غوری
 او را ازوماً نفی بلد می‌نماید، امام رازی بهرات می‌آید وی قبل از سال ۵۹۵: سال ۵۹۲
 با مولینا سراج‌الدین بدر مؤلف طبقات ناصری بحیث سفیر دارالخلافه به بغداد، بحضور
 خلیفه‌الناصر می‌رود؛ هنگام بازگشت، مولینا بهمان سال وفات می‌کند (۱).
 فخر رازی، دوبار در هند سفر نموده، چنانکه در تفسیر کبیر در ضمن تفسیر سوره
 هود، از سفر هند و سنان خود نام می‌برد: «خلت بالهند فرأیت اولئک الکفار مطبقین
 علی الاعتراف بوجود الله». امام‌السفر خود را نمی‌گوید. و هم در نامه‌ی بی که
 به صدرالدین سرخسی دوست دانشمند خود می‌نویسد، می‌گوید: «علی الدخول فی الدیار
 الهند مرتین والحضور فی مومنه الطائفین». چون فخر رازی، و کورت در هند رفته،
 احتمال قوی می‌رود، یک مرتبه با سلطان شهاب‌الدین غوری، بحیث قاضی لشکر
 رفته باشد. زیرا سلطان موصوف، در سفرهای خود، مولینا سراج‌الدین را بصفت
 قاضی لشکر، با خود می‌برد و گاهی هم معین‌الدین چغتای را که ارادت خاصی
 با او داشت، می‌برد، است چنانچه معین‌الدین چغتای، در اجامیر وفات یافت. قرار تذکر
 صفری در الوافی بالوفیات، سلطان محمد بن تکش هم فخرالدین رازی را بحیث رسول
 بهند فرستاد است. در هر دو بار، تاریخ رفتن رازی به هند معلوم نیست. زیرا فخر رازی با
 سلطان تکش چند سال مناسبات خوبی داشت، همینکه او با خلیفه بغداد، سر منازعت
 را گرفت، احساسات دینی فخر رازی، اجازه نداد که به خوارزم برود و بدر بار او باشد.
 از آنرو از تکش دوری گزید حتی با اساس نوشته خودش در تفسیر کبیر، در سالهای

۶۰۱ و ۶۰۲ هجری در غزنین بوده است.

(۱) مولینا سراج‌الدین

۲۲۱

(۱) طبقات ناصری، جلد دوم

در اخیر تفسیر سوره بنی اسرائیل میگوید: «بوم عشرين من الشهر المحرم في سنة
 احدى وستمائة كنت في بلدة غزنین» در سال ۶۰۲ که سلطان شهاب الدین غوری کشته شد،
 فخر الدین رازی در غزنی بود درست روشن نشد که وی در همین سال، با سلطان شهاب الدین
 به ندرفته یا کدام سال دیگر، زیرا دقتی که سلطان شهاب الدین در قلعه هیک یا هیک
 رسید بعضی حسودان، فخر رازی را در موضوع قتل سلطان، ذی دخل دانستند و حتی
 گفتند فخر رازی از موضوع مطلع بوده. اگر یکی از حکام محلی بدادش نمیرسید،
 از دست مردم کوتاه نظر، جفا میدید. همین بود که با تأثر زیاد بخوارزم رفت.
 سلطان محمد، با کرام و اعزاز او کوشید، زیرا فخر الدین رازی سمت استادی خوارزمشاه
 را داشت. آنجا مریض شد و بهرات آمد. در سال ۶۰۸ فرزندش فوت شد، در سال ۶۰۲ هـ
 دوتن از سلطانان غورو بامیان: سلطان شهاب الدین و سلطان بهاء الدین سام کشته
 و فوت شدند و دشمنی کرامیان و دیگر ناملایمات، حیات او را دامنگیر شد و روح او را
 سخت فشار داد، تا اینکه در سال ۶۰۶ هجری ازین خاکدان چشم پوشید.

از ظهیر فاریا بی

خراج چین خم زلفت از مشک غایب گرفت

رخ تسو آینه از دست آفتاب گرفت

گر آفتاب نه بی از چه ای کمان ابرو

تو چون سواد شدی ماه نو دکاب گرفت

تسو تا بناز فگندی بچهره زلف سیاه

فغان ز خلق بر آمد که آفتاب گرفت

کسی که روی ترا در عرق تما شا کرد

توان ز سایه مزگان او گلاب گرفت

بگو بخواب که امشب میا بدیده من

جزیره بی که مکان تو بود آب گرفت

میان خواب بمن گریه دست داد «ظهیر»

فغان که دشمن جانی مرا بخواب گرفت